

خودگرایی*

مترجم: مهدی اخوان

پویا: من مایلیم از دوست داشتن رضایت حاصل کنم [دوستی من در جهت منافع خودم است به همین جهت]. آن‌گاه که آنها نیازمندند من به آنها کمک می‌کنم، زیرا متقابلاً می‌خواهم وقتی من نیاز دارم به من کمک شود، آیا این هدف دوستی نیست؟

نیما: من فکر نمی‌کنم [این غایت دوستی‌ها باشد]؛ بلکه فکر می‌کنم جان‌کندی به درستی می‌گفت: «بپرسید و پستان برای شما چه کار می‌تواند بکند، بلکه بپرسید شما برای وطنتان چه می‌توانید انجام دهید». ما خیلی از دیگران (از جمله حکومت) طلب داریم بدون اینکه از خودمان چیزی نم‌پس بدهیم، و این درست نیست.

پویا: اما اگر انسان‌ها ابتدا به فکر خود نباشند، در آن صورت چیزی ندارند که در اختیار دیگران بگذارند. به نظر من مردم باید اول به فکر خودشان باشند.

به این گفتگو توجه کنید که نیما و پویا نخست درباره‌ی اینکه آیا انسان‌ها علی‌الاصول و ذاتاً خودمدار یا خودخواه هستند یا نه، استدلال کرده آن‌گاه به بحث درباره‌ی لوازم و تبعات این یا آن نوع رفتار پرداختند و در نهایت آن‌ها درباره‌ی اینکه چنین رفتاری خوب است یا بد، اختلاف پیدا کردند. یک مسئله این است که آیا انسان‌ها اساساً [به لحاظ ساختار روانی] خودخواهند یا نه؟ و مسئله‌ی دوم این است که آیا خودخواه بودن [به لحاظ اخلاقی] خوب است یا بد. این دو مسئله دو روایت یا معنای متفاوت را از خودگرایی متصور می‌کند. یکی از آن دو روایت توصیفی است.^۲ مطابق این روایت، خودگرایی دیدگاهی است که وضع روانی انسان‌ها را توصیف می‌کند. جان کلام اینکه این دیدگاه بر آن است که

در این جستار به تأمل درباره‌ی مباحثی که ریشه در گفتگوی ذیل دارد، می‌پردازیم. از آنجا که این بحث مربوط به خودگرایی و مقابل آن یعنی دیگرگرایی (نوع دوستی) است، گفتگو کننده‌ها، پویا خودگرا و نیما نوع دوست‌اند.

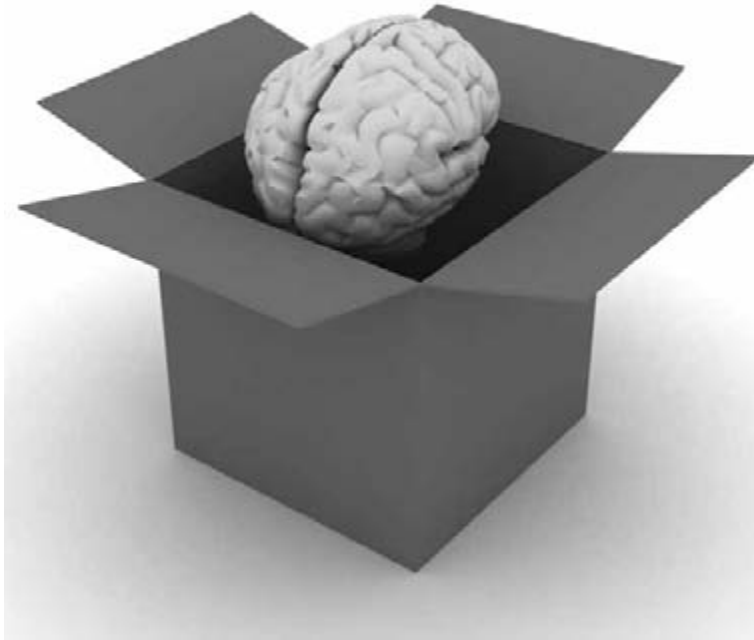
پویا: به نظر من انسان‌ها اساساً خودخواهند. هر کسی ابتدا به فکر حساب خودش است.

نیما: اینگونه نیست. انسان‌ها لاقلاً گاهی فداکارانه عمل می‌کنند. والدین‌مان، خود را فدای ما می‌کنند. به مادر ترزا نگاه کن، او کل زندگی‌اش را در راه کمک به نیازمندان کلکته داده است.

پویا: آیا آنچه او در واقع انجام داده، خواسته‌ی او نبوده است؟ مطمئنم که او از این کارش رضایت باطنی و شخصی به دست می‌آورده است. نیما: فکر نمی‌کنم این دلیل آنچه او انجام می‌داده باشد. اما اگر چنین چیزی که تو می‌گویی درست باشد، آیا ناامید کننده نیست؟ آیا اگر هر کسی تنها به فکر خودش باشد، جهانی وحشتناک به وجود نمی‌آید؟ در مورد هیچ چیزی همکاری و مشارکت وجود نخواهد داشت. جنگ و ستیز در هر جایی حاضر است.

پویا: من قبول ندارم (موافق نیستم) حتی در صورتی که انسان‌ها اساساً خودخواه باشند، [چون] با هم زندگی می‌کنیم و به قاعده و قانونی نیازمندیم. در غیر این صورت افراد هیچ برنامه‌ای ندارند و هر چه می‌خواهند، می‌کنند.

نیما: اگر شما کاملاً خودمدار^۲ بودید، به احتمال زیاد این همه دوست نداشتید.



مشارکت با دیگران، دست به انتخاب می‌زند. تا آنجا که این انتخاب معقول، شکلی از انتخاب منفعت جویانه باشد، این سنت هم در فلسفه‌ی اخلاق در بحث یک فصل درباره‌ی خودگرایی قرار می‌گیرد. اما برای سهولت، بحث بیشتر از آن را فعلاً کنار می‌نهیم. دیدگاه جان رالز در باب عدالت نمونه‌ای از این سنت می‌باشد.

۱- خودگرایی روان‌شناختی

۱-۱- خودگرایی روان‌شناختی چیست؟

خودگرایی روان‌شناختی به طور کلی و به اجمال دیدگاهی است راجع به وضع روانی انسان‌ها (آدمیان). اما می‌توانیم این دیدگاه را به طرق گوناگون بشناسیم. یکی از راه‌های فهم این دیدگاه آن است که بگوییم آدمی علی‌الاصول خودخواه است. این همان مطلبی است که نیما در گفتگویش به آن معتقد بود. لازمه‌ی چنین روایتی آن است که انسان‌ها عموماً یا همواره به خاطر منافع محدود و مضیق و کوتاه مدت خود عمل می‌کنند. اما بنابر صورت‌بندی و تقریر دیگری از این دیدگاه، انسان‌ها به خاطر منافع خود عمل می‌کنند؛ اما این منافع را باید به معنایی گسترده‌تر و بلندمدت‌تر فهمید. بدین ترتیب می‌توان میان عمل خودخواهانه و عمل در جهت منافع خویش تفکیک قائل شد.

مطابق تلقی موسس [از منافع] خیلی از امور در قلمرو منافع فرد قرار می‌گیرد: تندرستی^۱، رضایت شغلی و کاری، وجهه و اعتبار، احترام به خویشتن^۲، خانواده و دوستان. افزون بر این اگر بخواهیم برخی از این امور را تحصیل کنیم، لازم است که از کوتاه بینی^۳ اجتناب کنیم. مثلاً

انسان‌ها اساساً خودمدار یا خودخواهند و نگرشی است در باب نحوه و دلیل رفتاری که انسان‌ها انجام می‌دهند و غالباً تحت عنوان خودگرایی روان‌شناختی^۴ به آن اشاره می‌شود. روایت دیگر خودگرایی، هنجاری^۵ است و دیدگاهی است درباره‌ی نحوه‌ی رفتاری که انسان‌ها باید انجام دهند. از این‌رو این دیدگاهی اخلاقی بوده و به خودگرایی اخلاقی موسوم است.^۶ ما هر یک از این دیدگاه‌ها را به نوبت بررسی خواهیم کرد. نخست می‌کوشیم هر یک از آنها را که می‌گویند، بفهمیم و سپس تلاش می‌کنیم با طرح این پرسش که آیا آن دیدگاه معقول یا درست است یا نه، آن را ارزیابی کرده و بسنجیم. بخش‌های پایانی («نظرگاه اخلاقی» و «چرا اخلاقی باشیم») فنی‌تر هستند. مباحث اصلی فلسفی درباره‌ی خودگرایی را جدا از این موضوعات می‌توان فهمید. اما این موضوعات جالب و جذاب‌اند و بحث از آنها مفاهیم کلیدی برآمده از مباحث روزگار ما درباره‌ی خودگرایی را خلاصه و جمع‌بندی می‌کند.

سنخ دیگری از نظریه‌ی اخلاقی تاریخ دور و درازی در فلسفه‌ی غرب دارد و از آثار تامس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) نمونه‌ای به دست داده شده و در بخش متون این قسمت آورده شده است.^۷ این دیدگاه گاهی قراردادگرایی^۸ خوانده می‌شود و از این جهت که ریشه در انتخاب فردی براساس منفعت‌جویی دارد، می‌تواند شکلی از خودگرایی به حساب آید. از منظر این دیدگاه، بهترین قواعد و قوانین اجتماعی آن قواعدی هستند که در صورتی که ما انتخابی معقول می‌کردیم، بپذیریم: ظرف و زمینه‌ای که ما در آن دست به انتخاب می‌زنیم، جامعه است، بدین ترتیب هر کسی با توجه و بسته به آنچه دیگران انجام می‌دهند و در

باید در رژیم غذایی و شیوهی زندگی خویشتن‌دار^{۱۲} باشیم تا تندرست باشیم. باید برنامه‌ی بلندمدت شغلی داشته باشیم و اگر می‌خواهیم دوستی‌ها ایجاد و حفظ شود، باید به فکر دیگران باشیم و متکبرانه و تحقیرآمیز^{۱۳} عمل نکنیم.

اما همان‌طور که برخی اشاره کرده‌اند، نیاز نیست واقعاً به فکر دیگران باشیم؛ بلکه تظاهر به این که پروای آن‌ها را داریم هم کافی است. همان‌طور که پویا گفت نیکوکاری در حق دیگران به خاطر خود آن‌ها نیست، بلکه به این جهت خواهد بود که فرد بتواند وقتی نیازمند بود به سراغ آن‌ها برود. این یعنی کمک به یک دوست نه به خاطر خود آن دوست، بلکه به خاطر خود فرد می‌باشد. مطرح کردن این موضوع به این شیوه (وقتی این موضوع این‌گونه مطرح می‌شود) پرسش دیگری را درباره‌ی نحوه‌ی صورتبندی و تقریر این نظریه ایجاد می‌کند. آیا خودگرایی روان‌شناختی، نگرشی است که مطابق آن انسان‌ها همواره در جهت بهترین منافع خودشان عمل می‌کنند؟ یا با این دیدگاه آدمیان همواره با میل و سائقه‌ی حصول بهترین منافع خودشان برانگیخته می‌شوند؟ صورت نخست را می‌توان به سهولت نفی کرد، ما می‌دانیم که انسان‌ها همواره آنچه که برایشان بهترین کار است، انجام نمی‌دهند. آن‌ها خیلی زیاد می‌خورند، مشاغل اشتباهی را انتخاب می‌کنند. فرصت را از دست می‌دهند و از این دست خطاها. این امر ممکن است به این دلیل باشد که آنها شناخت کافی از احکام مناسبی که چه چیز بهترین سود را برایشان دارد، ندارند و می‌تواند به دلیل پدیده‌ی موسوم به «ضعف اراده»^{۱۴} باشد. مثلاً قصد دارم وزنم را کاهش دهم یا نمره‌ی الف (عالی) در درسی بگیرم، اما شاید نتوانم کاملاً خودم را برای به دست آوردن مقصودم مجبور کنم. فیلسوفان درباره‌ی اینکه چنین چیزی چگونه رخ می‌دهد و چگونه باید آن را تبیین کرد، سردرگم‌اند. این مسئله‌ی پیچیده و غامض بوده و برای آن که به نحو کافی و وافی از آن بحث کنیم، باید از آن‌چه فعلاً متکفل بحث از آن هستیم، فراتر رویم. [۲] از سوی دیگر چنین چیزی به درستی صادق است که انسان‌ها همواره کاری را که گمان می‌کنند بهترین کار برای آن‌هاست، انجام می‌دهند. این صورت از خودگرایی روان‌شناختی که ما بعداً به آن می‌پردازیم، بر آن است که انسان‌ها به خاطر بهترین منافع خودشان رفتار می‌کنند. در این روایت، مطلب (موضوع) این نیست که آدمی گاهی یا همواره در جهت منافع خودش رفتار می‌کند، بلکه آن است که این تنها امری است که در نهایت او را برمی‌انگیزاند. اگر آنها گاهی به سود دیگران رفتار می‌کنند، تنها به این دلیل است که به گمان آنها چنین رفتاری بهترین منافع را برای آن‌ها دارد. این چیزی است که پویای خودگرا در آن گفتگو درباره‌ی مادر ترزا می‌گفت. [۳]

۱-۲- آیا خودگرایی روان‌شناختی درست است؟

چندی پیش، مطالعه‌ی انجام شد که در آن از مردم پرسیده بودند آیا آنها به نظام قضایی اطمینان و ایمان دارند یا آن را تأیید می‌کنند، به عبارت دیگر آیا الزامی هست که مردم، بی‌گناه یا مجرم را با گروهی

از هم‌ردیفان خود ثابت کنند؟ غالباً پاسخ مثبت داده بودند. اما زمانی که پرسیده بودند آیا اگر از آن‌ها خواسته شود در هیأت منصفه (مقام قضاوت) کار و خدمت کنند، عده‌ی بسیار کمتری پاسخ مثبت داده بودند. [۴] کسانی که به این دو پرسش، پاسخی متفاوت داده بودند، عدالت را برای خودشان می‌خواستند اما نمی‌خواستند آن را به دیگران عطا کنند! یا به داستانی از آبراهام لینکون^{۱۵} در این‌باره توجه کنید. نقل شده که روزی از روزها که سوار بر کالسکه از روی پلی می‌گذشت، صدای جیغ مادر خوک‌هایی را شنید، بچه‌های او به درون آب افتاده بودند و او نمی‌توانست آن‌ها را بیرون بیاورد. گویا لینکون از کالسکه ران خواسته بود که توقف کند، پیاده شد و خوک‌ها را نجات داد. زمانی که دوست لینکون این کار را به عنوان نمونه‌ای از فداکاری ذکر کرده بود، او پاسخ داده بود که این کار را به خاطر خوک‌ها نکرده است. بلکه این کار به این دلیل بوده که وقتی از او درخواستی صورت گرفته اگر او آن‌گونه که آن موقع درباره‌ی آن ماجرا عمل کرده، عمل نمی‌کرد، بعدها آرامش نداشت. به عبارت دیگر هرچند عمل او علی‌الظاهر فداکارانه بوده است، اما کاملاً خودخواهانه انجام شده است.

آیا گرایش به خودمداری^{۱۶} برای ما فطری یا شاید بخشی از غریزه‌ی مربوط به بقای ماست؟ یا این خصلت‌ها آموختنی و اکتسابی است؟ روان‌شناسان رشد درباره‌ی نحوه‌ی رشد گرایش‌های خودخواهانه و نوع‌دوستان بچه‌ها برای ما می‌گویند. آیا مثلاً از دختران انتظار داریم که نوع‌دوست و مراقب باشند، در حالی که پسران می‌آموزند که مستقل و خودانگیخت^{۱۷} باشند؟ شاید در گفتگوی ابتدای جستار توجه کرده‌اید این انتظارات حول این امر دور می‌زند: نیما خودگرا و پویا نوع‌دوست بود. در حالی که روان‌شناسان به شرح و توصیف این ماجرا و رشد این خصایص می‌پردازند. فیلسوفان به نظریه‌پردازی در این‌باره می‌پردازند که توانایی فرد در همدردی با دیگران و اتخاذ منظر دیگران چگونه رشد می‌یابد. این نظریه‌های فلسفی و کوشش‌های تجربی سعی دارد وضعیت رشد و انگیزش آدمی را بر ما روشن کنند. آیا این‌ها مطلبی له یا علیه خودگرایی روان‌شناختی هم مطرح می‌کنند؟

چگونه دعای خودگرایی روان‌شناختی را ارزیابی کنیم؟ بازهم به این نکته توجه کنید که دیدگاهی که به بررسی آن می‌پردازیم، منطقی درباره‌ی انگیزش آدمی است. هر چند به معنای دقیق نظریه، اثبات چنین دیدگاهی اگر ناممکن نباشد، دشوار است. مثلاً فرض کنید که نیما و پویا سعی دارند انگیزه‌ی افراد خاصی مثل والدینشان یا مادر ترزا را ارزیابی کنند. آنها چگونه می‌فهمند که انگیزه‌ی این افراد چه بوده است؟ آنها تنها نمی‌توانند فرض کنند که والدینشان یا مادر ترزا به خاطر رضایتی که از آن اعمال به دست می‌آورده‌اند، آن‌گونه عمل کرده‌اند و نه ما می‌توانیم از خود آنها بپرسیم؛ چرا که انسان‌ها همواره خودشان بهترین داور در زمینه‌ی آنچه آن‌ها را برانگیخته است، نمی‌باشند. ما عموماً می‌شنویم یا با خود می‌گوییم، «نمی‌دانم چرا این‌گونه رفتار کردم!»

افزون بر این، فرض کنید که والدین آنها و مادر ترزا در واقع از کمک

می‌توانیم خودگرایی اخلاقی را به طرق مختلفی ارزیابی کنیم که [در اینجا] از چهار جهت آن را بررسی می‌کنیم: ۱) ریشه‌ی آن در خودگرایی روان-شناختی (۲) سازگاری و انسجام (۳) استنتاج آن از نگرش اقتصادی (۴) هماهنگی و انطباق آن با دیدگاه‌های اخلاقی ناظر به فهم عرف.

ریشه در خودگرایی روان‌شناختی

نخست ببینیم خودگرایی روان‌شناسی اگر صادق باشد، آیا منبای مناسبی را برای خودگرایی اخلاقی فراهم می‌کند یا نه. اگر انسان‌ها همواره در اثر منافع خود برانگیخته می‌شوند، آیا این امر دلیل مناسبی بر این عقیده می‌باشد که آنها باید این‌گونه برانگیخته شوند؟ از یک سو به نظر می‌رسد ضروری نباشد که بگوییم انسان‌ها آن‌چه را به هر صورت انجام می‌دهند یا تحت هر شرایطی انجام خواهند داد، [آن کاری است که] باید انجام دهند. به نظر برخی لااقل گاهی یکی کارکردهای زبان اخلاقی آن است که ما را به انجام کاری برانگیزد که میلی به انجام آن نداریم. فی‌المثل ممکن است با خودم بگویم: حتی اگر من از تقلب کردن در امتحان سود می‌برم، این کار خطاست و از این رو نباید انجام دهم. [۶]

از سوی دیگر این واقعیت که ما به طرز معینی رفتار می‌کنیم، ظاهراً دلیل مناسبی نباشد برای عقیده به اینکه باید آن‌گونه عمل کنیم. در صورتی که انسان‌ها تقلب بکنند یا دروغ بگویند، می‌پرسیم آیا نفس انجام دادن این کارها موجب می‌شود آن اعمال درست شوند؟ بدین ترتیب هر چند ابتدا معقول به نظر می‌رسد که معتقد باشیم، خودخواهی بنیادین انسان‌ها ثابت می‌کند که آنها باید تنها به فکر خودشان باشند، اما این امر قانع‌کننده نیست.

سازگاری یا انسجام

خودگرایی اخلاقی عام به طور خاص به احتمال زیاد ناسازگار^{۱۸} یا نامنسجم^{۱۹} است. مطابق این روایت از خودگرایی اخلاقی هر فردی باید در پی بهترین منافع خود باشد. اما آیا هر کسی می‌تواند از چنین دیدگاهی به نحوی سازگار دفاع کند؟ آیا منظور آن است که ما در طلب بهترین منافع برای خودمان هستیم و در همان حال می‌خواهیم دیگران نیز به منافع‌شان برسند (حتی اگر به زیان خود ما باشد)؟ در صورتی که غذا ناکافی بود، به قدر کافی برای خود می‌خواهیم اما در عین حال باید بپذیریم وقتی [در شرایطی] دیگری برای نجات جان‌ش به آن نیاز دارد من نباید آن را بخورم. چنین دیدگاهی ظاهراً ناسازگاری درونی دارد. می‌توان آن را با بازی مقایسه کرد که در آن می‌توانم معتقد باشم دیگری باید مانع حرکت من باشد، حتی در صورتی که امیدوارم به اینکه چنین کاری نمی‌کند. ارزیابی تام و تمام این ادله پیچیده و دشوار است. درباره‌ی اینکه آیا خودگرایی اخلاقی عام بر این اساس که هیچ فردی نمی‌تواند آن را به عنوان عملی فراگیر بخواهد، ناسازگار است یا نه، فیلسوفان اتفاق نظر ندارند. [۷]

کردن به دیگران رضایت می‌یافته‌اند. این امر با عمل کردن به قصد رضایت یافتن یکی نیست. آنچه لازم است خودگرایی روان‌شناختی نشان دهد این امر نیست که انسان از آنچه انجام می‌دهند، رضایت می‌یابند، بلکه این امر را باید نشان دهند که تحصیل رضایت هدف و مقصود آن‌هاست. حال ما می‌توانیم لااقل در اعمال خودمان نمونه‌ای بیابیم که این دیدگاه را می‌آزماید (بیازماید). آیا ما این کتاب را برای رضایت یافتن می‌خوانیم یا آن را به جهت دیگران مطالعه می‌کنیم؟ آیا مقصود ما از آن فرصت و زمینه‌ی شغلی به خاطر رضایتی است که به گمان ما ایجاد می‌کند یا به خاطر نفس آن فرصت [شغلی] است؟ به علاوه نشانه رفتن مستقیم رضایت ممکن است بهترین طریق حصول آن نباشد. به احتمال بسیار در صورتی که هدف ما نفس خرسندی و خوشی نباشد، بلکه بیشتر هدفمان آن باشد که به اموری که انجام دادن آنها برای ما لذت بخش است دست یابیم، شانس بیشتری در شاد بودن داریم.

بدین ترتیب می‌بینیم که علی‌الخصوص اثبات معقول‌ترین یا رایج‌ترین صورت خودگرایی روان‌شناختی یعنی نظریه‌ای که ناظر به انگیزش انسانی باشد، صعب و دشوار است. حتی اگر معلوم شود که ما اغلب (در غالب موارد) به خاطر منافع خودمان رفتار می‌کنیم این امر برای اینکه درستی خودگرایی روان‌شناختی را اثبات کند، کافی نیست. بنابراین دیدگاه ما باید نشان دهیم که همواره در جهت تحقق منافع خودمان رفتار می‌کنیم [نه غالباً]. سپس ما باید این مطلب را بررسی کنیم که آیا این امر [درستی خودگرایی روان‌شناختی] اصلاً هیچ ربط و نسبتی با پرسش از اینکه باید چگونه رفتار کنیم، دارد یا نه.

۲- خودگرایی اخلاقی

۱-۲- خودگرایی اخلاقی چیست؟

خودگرایی اخلاقی، دیدگاهی هنجاری است و نگرشی است درباره‌ی اینکه ما باید چه و چگونه رفتاری انجام دهیم. همچون خودگرایی روان‌شناختی می‌توانیم این نگرش هنجاری موسوم به خودگرایی اخلاقی را به شیوه‌های گوناگون تقریر و تنسیق کنیم. روایتی دیگر از این دیدگاه، خودگرایی اخلاقی فردی است که بنا بر آن من باید تنها در پی منافع خودم باشم. من باید تنها به میزانی پروای دیگران را داشته باشم که به سود منافع خودم می‌باشد. در گفتگوی آغاز این جستار، پویا در ابتدا گفت او تنها آن کاری را انجام می‌دهد که بهترین سود را برایش دارد. نظر نهایی او هم عبارت از این بود که دیگران نیز باید کاری را انجام دهند که بهترین سود را برایشان دارد. بر طبق این تقریر از خودگرایی اخلاقی که گاهی خودگرایی اخلاقی عام خوانده می‌شود، هر کسی تنها باید مراقب و در پی منافع خودش باشد. همچون روایت فردی، در این روایت دوم هم انسان‌ها باید به دیگران تنها آن‌گاه و به میزانی کمک کنند که بهترین سود را برایشان را به همراه دارد.

۲-۲- آیا خودگرایی اخلاقی درست است؟

اشتقاق از دیدگاه اقتصادی

یکی از استدلال‌ها به سود خودگرایی اخلاقی از دل نظریه‌ی اقتصادی برگرفته شده است که آدام اسمیت آن را مطرح کرده است. او مدافعان دیگر اقتصاد آزاد^{۲۰} یا سرمایه‌داری غیر دولتی معتقدند منافع شخصی بهترین انگیزه‌ی اقتصادی را ایجاد می‌کند. آنجا که انگیزه‌ی منفعت یا انگیزه‌ها و محرک‌های فردی وجود ندارد، انسان‌ها یا کار نمی‌کنند یا آن‌گونه که باید و شاید دل به کار نمی‌دهند. اگر زراعت من یا تجارت من باشد در آن صورت به احتمال بسیار من بیشتر به آن توجه دارم نسبت به آن زمانی که سود این‌ها در جیب دیگران یا دولت برود. افزون بر این اسمیت بر آن است که نظامی که در آن هر فردی در پی منافع اقتصادی خودش است، بهترین خروجی را برای همه دارد، گویی که «دستی نامرئی»^{۲۱} امور را هدایت و تدبیر می‌کند. [۸]

هر چند این مجال جای پرداختن تفصیلی به این دیدگاه اقتصادی نیست، اشاره به این مطلب کافی است که درباره‌ی محاسن سرمایه‌داری اقتصاد آزاد اجماع عامی وجود ندارد. ممکن است بسیاری به رقابتی که این دیدگاه مطرح می‌کند عقیده داشته باشند اما در عین حال این نگرش درباره‌ی افرادی که توان رقابت را ندارند یا بدون یاری و کمک نمی‌توانند رقابت کنند، پرسش‌هایی را ایجاد می‌کند. آیا مسئولیتی عمومی^{۲۲} نسبت به توجه به این افراد وجود ندارد؟ دیدگاه‌های جامعه محور^{۲۳} اخیر درباره‌ی اخلاق اجتماعی تنها بر این مفهوم مسئولیت پای می‌فشارند و با تأکید بیش از حدی که سرمایه داری اقتصاد آزاد بر حقوق فردی دارد، مخالفند. [۹] به هر جهت پرسشی بنیادی‌تر (نیز) درباره‌ی ربط و نسبت اقتصاد و اخلاق می‌تواند مطرح شود. حتی اگر نظام اقتصادی به خوبی عمل کرده و ثمربخش باشد، این امر ثابت می‌کند که اخلاق باید الگوش اقتصاد باشد؟ آیا گستره‌ی حیات اخلاقی فراخ‌تر از حیات اقتصادی نیست؟ مثلاً آیا تمامی مناسبات انسانی مناسبات اقتصادی است؟

مضافاً اینکه این استدلال که هر فردی باید در پی منافع خودش باشد، چون این امر به بهروزی عمومی^{۲۴} کمک می‌کند، اساساً مفاد خودگرایی اخلاقی نیست. همان‌گونه که وقتی آن را بررسی می‌کنیم، بهتر و دقیق‌تر می‌فهمیم این مطلب صورتی از فایده باوری است. بنابراین جای بحث از آن در فایده گرایی است.

تطابق با اخلاق فهم عرفی

دست آخر اینکه آیا اخلاق فهم عرفی خودگرایی اخلاقی را تأیید می‌کند؟ از یک سو برخی مؤلفه‌های خودگرایی اخلاقی با اخلاق فهم عرفی در تعارض اند. مثلاً آیا بنا بر خودگرایی اخلاقی هرکاری مادام که در خدمت بهترین منافع فرد باشد، مجاز نیست؟ آزار و اذیت انسان‌ها یا حیوانات مادام که به منافع فرد کمک می‌کند، مجاز خواهد بود. زمانی که فضیلت‌های سنتی و مرسوم همچون صداقت، امانت و وفاداری، سودی برای فرد ندارد، ارزشی نخواهند داشت. خودگرایان اخلاقی با استناد به زمینه‌های تجربی و واقعی استدلال می‌کنند آزار و اذیت

دیگران به هیچ وجه بهترین منافع فرد را به همراه ندارد؛ چرا که این کار موجب می‌شود تا حساسیت فرد کمتر شود و حساس (زودرنج) بودن افراد عموماً مفید است. همچنین ممکن است استدلال کنند که بسط و رشد فضایل سنتی و مرسوم اغلب بهترین منافع را برای فرد دارد، چرا که جامعه این خصلت‌ها را ارزش می‌داند. مثلاً در صورتی که من دارای این خصلت‌ها باشم می‌توانم با سهولت بیشتری به آنچه می‌خواهم برسیم. (آنچه می‌خواهم را به دست آورم). اینکه آیا این امر دلیل مناسب و کافی برای آن که این فضیلت‌ها ارزش داشته باشند یا آزار و اذیت کردن محکوم باشد، چیزی است که خودتان باید در مورد آن داوری کنید.

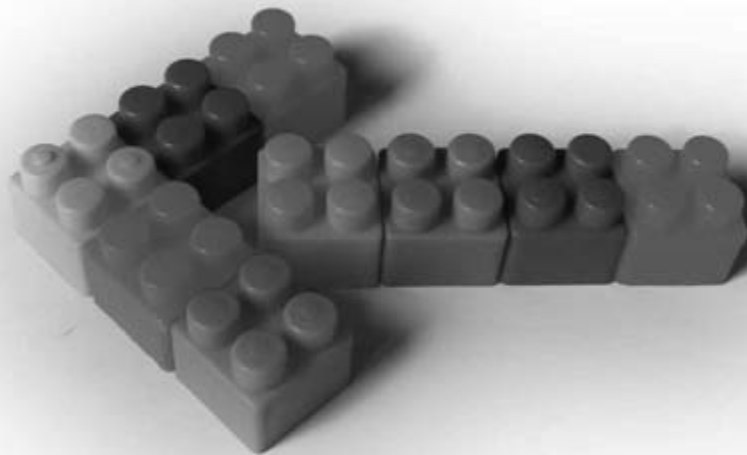
از سوی دیگر این استدلال که انسان‌ها باید بیشتر مراقب و به فکر خودشان باشند، تاحدی اعتبار دارد. در صورتی که به خودمان زیاد توجه داشته باشیم، اعتماد به نفسمان^{۲۵} را می‌افزاییم. در آن صورت ما کمتر به دیگران و بیشتر به خودمان وابسته‌ایم. همچنین ما نیرومندتر و شادتر می‌شویم. این‌ها قطعاً و بی‌تردید خصلت‌های مطلوبی هستند. به علاوه فردی نوع‌دوست و دیگرخواه بیش از حد فروتن و متواضع است. شاید گفته شود او به خودش توجهی ندارد. این نگرش هم تاحدودی بهره‌ای از حقیقت دارد که تا فردی به خود توجه نکند، آن‌چنان به دیگران توجه نمی‌کند. این دیدگاه [هم] مفاد خودگرایی اخلاقی نیست، بلکه باز هم شکلی از فایده باوری است.

۳ - نظرگاه اخلاقی

در پایان این جستار ما دو موضع مرتبط با خودگرایی اخلاقی که اخیراً برای فیلسوفان مسئله شده را اجمالاً بررسی می‌کنیم. یک مسئله این است که آیا برای اینکه فردی امور را اخلاقی بفهمد باید منظر اخلاقی خاصی را برگزیند و آیا این امر با خودگرایی ناسازگار نیست. مسئله‌ی دیگر که در قسمت بعد از آن بحث می‌شود، این است که آیا ادله‌ی منفعت طلبانه‌ای به سود اینکه اخلاقی باشیم وجود دارد.

تصور کنید که شخصی به هیچ کس به جز خودش فکر نمی‌کند. آیا این شخص را فردی اخلاقی به حساب می‌آورید؟ پرسش این نیست که آیا این شخص به لحاظ اخلاقی فردی خوب است یا نه، بلکه مسئله این است که می‌توان آن فرد را شخصی که در قلمرو اخلاق عمل می‌کند محسوب کرد یا نه؛ به عبارت دیگر پرسش مربوط به این نیست که آیا اخلاق آن فرد خوب است یا نه، بلکه این است که اساساً می‌توان کارهای او را از مقوله‌ی اخلاقیات دانست.

به مثالی که از و.د. فالک است توجه کنید. فرض کنید می‌خواهیم بدانیم آیا فلان فرد تعلیم و تربیت اخلاقی داشته است یا خیر. [۱۰] ممکن است پاسخ مثبت بدهند با این استدلال که او آموخته است دروغ نگوید، با دیگران با مهربانی رفتار کند، در مورد مشروب پرنوشی نکند و به سختی کار کند [پس تربیت اخلاقی داشته است]. وقتی از او می‌پرسیم به چه دلیلی این‌گونه رفتار می‌کند، فرض کنید پاسخ دهد که او آموخته است دروغ نگوید چرا که در صورتی که دروغ بگوید دیگران



از دیگران کار می‌کنند یا رفتار متفاوت به اقتضای نقش متفاوتی است که دارند. در مقابل آیا اگر ما به بچه‌های خودمان یا دوستان خودمان بیشتر از دیگران توجه کنیم بدین معناست که در قلمرو اخلاق عمل نمی‌کنیم؟ پرسش‌هایی می‌تواند در این باره مطرح شود که بی‌طرفی به چه میزان قلمرو اخلاق را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثلاً پاره‌ای از فمسنیت‌ها بی‌طرفی را بیشتر بر حسب همدردی و مراقبت تعریف می‌کنند.

۴ - چرا اخلاقی باشیم؟

فرض کنید اخلاق مستلزم این باشد که لااقل گاهی از منظر دیگری نگاه کنیم و به یکسان یا بی‌طرفانه با دیگران رفتار کنیم. چرا هر کس باید چنین رفتار کند، خصوصاً زمانی که بهترین سود را برای او به همراه ندارد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توانیم ادله‌ای عرضه کنیم برای اینکه نشان دهد یک فرد باید اخلاقی باشد؟ یک دلیل می‌تواند این باشد که اخلاقی بودن یعنی همین که فرد آن چه را باید انجام دهد، انجام دهد. در آن صورت نمی‌توان پرسید چرا فردی کاری را که باید انجام دهد، انجام می‌دهد! اما این پاسخ نمی‌تواند کاملاً قانع کننده باشد.

به علاوه توجه داشته باشید که پرسش فوق ناظر به این است که چرا من در مقام یک فرد باید اخلاقی باشم. این متفاوت از این است که بپرسیم چرا هر کسی باید اخلاقی باشد. می‌توان استدلال کرد که عموماً بهتر است انسان‌ها از قواعد اخلاقی تبعیت کنند. بدون چنین قواعدی حیات جمعی ما حسابی فلاکت بار خواهد بود. آن گونه که نیما در گفتگوی خود اشاره کرده در چنین وضعی حیات ما با دیگران در دام جنگ و تعارض مستمر خواهد بود. اما این مطلب پرسش «در شرایطی که بهترین سود را برایم ندارد، چرا باید اخلاقی باشم» را پاسخ نمی‌دهد.

اگر بخواهید کسی را متقاعد کنید که چرا باید اخلاقی باشد، چگونه این کار را انجام می‌دهید؟ در صورتی که او کلاً از قواعد اخلاقی

به او اعتماد نمی‌کنند. او آموخته است با دیگران خوش رفتاری کند زیرا در آن صورت آنها نیز با او خوش رفتاری خواهند کرد. او آموخته است به سختی کار کند چرا که او را ارضاء می‌کند (موجب رضایت او می‌شود) یا در آن صورت بهتر قادر خواهد بود خود را تأمین کند. آیا [با این توجیه او] به نظر شما چنین فردی تعلیم و تربیت اخلاقی یافته است؟

به نظر فالک این گونه نیست. فالک معتقد است چنین فردی مصلحت‌سنجی می‌کند نه اخلاق ورزی. آن فرد آنچه را که احتمالاً باید برای توفیق در زندگی انجام می‌داد، بیان کرده بود. او آموخته بود احتیاط اقتضا می‌کرد کاربرد چه وسیله‌ای سود و منفعت او را تضمین می‌کند. بنابر نظر فالک تنها در صورتی آن فرد آموزش اخلاقی یافته بود که آموخته باشد دروغ نگوید. چون چنین کاری خطاست یا چون دیگران حق دارند حقایق را بدانند. تنها در صورتی نصیحت، نصیحتی اخلاقی است که او آموخته باشد با دیگران خوش رفتاری کند. به این دلیل که آنها سزاوار چنین رفتاری هستند یا اینکه کاری جز این خطاست. به همین منوال در مورد سخت کار کردن اگر به او توصیه شده باشد که او نباید استعدادهای خود را تضییع کند یا اینکه او باید به جامعه کمک کند چون چنین کاری درست است، چنین آموزشی، آموزش اخلاقی محسوب می‌شود. در یک کلام آموزش اخلاقی نخواهد بود. موافقت؟

پس اتخاذ منظری اخلاقی در باب این تفسیر بدین معناست که بتوانیم فراتر از خود و علایق‌مان را ببینیم و نیز می‌تواند به این معنا باشد که بکشیم امور را از منظر دیگری ببینیم، یعنی بی طرف^{۲۶} باشیم. در آن صورت اخلاق به مثابه‌ی قواعدی خواهد بود که حیات اجتماعی را فراهم می‌کند. (شیوه‌هایی که مثلاً نزاع را از میان ببرد). این قواعد به یکسان در مورد همه به کار می‌رود و در صورتی که با برخی افراد به نحو متفاوتی رفتار شود، دلایل مناسب عرضه می‌شود. یک دلیل می‌تواند این باشد که آن افراد خاص سخت‌تر

یادداشت‌ها:

۱- بنگرید به:

David Gauthier, *Moral by Argument* (New York : Oxford University Press, 1986)Richmond Campbell and Landing Snowden (Eds) *Paradoxes of Rationality and Cooperation : prisoner s Dilemma and Newcombs Problem*, (Galgary : University of British Columbia Press, 1985)

۲- برای بحث از «ضعف اراده» بنگرید به :

Gwynneth Matthews, "Moral weakness" *Mind*, 299 (July, 1966), 405-419, Donald Davidson, "How Is Weakness of the Will Possible?" in *Moral Concepts*, Feinberg (ed) (New York : Oxford University Press, 1970), 93-113.

۳- روایتی قوی‌تر (پرمدع‌تر) از خودگرایی روان‌شناختی بر آن است که انسان‌ها غیر از این نمی‌توانند رفتار کنند. بنابراین روایت قوی‌تر، انسان‌ها چنان‌اند که نمی‌توانند جز به خاطر منافع خودشان رفتار کنند. اما این امر را چگونه می‌فهمیم؟ ما می‌دانیم که انسان‌ها چگونه رفتار می‌کنند، اما چگونه می‌توانیم نشان دهیم آنها غیر از این نمی‌توانند عمل کنند؟ شاید بتوان به نگرش‌های خاصی درباره‌ی سرشت انسان توسل جست. می‌توانیم استدلال کنیم ما همواره در پی بهترین منافع خود هستیم، چرا که ذاتاً گمراه و تردانم‌یم یا شاید دچار «هبوطی» دینی (آن‌چنان‌که در «سفر تکوین» کتاب مقدس آمده است) شده‌ایم.

4- Amitai Etzioni, at University of San Francisco, December 1, 1992.

۵- از (ca, ۱۹۲۸) مذکور در:

Louis Pojman, *Ethics* (Belmont, CA: Wadsworth, 1990), P.41.

۶- هرچند ممکن است ما ذاتاً همواره در جهت منافع کوتاه‌مدت‌مان عمل کنیم. اما اخلاق مستلزم آن باشد که ما در جهت منافع بلندمدت‌مان عمل کنیم. از این جهت مسئله‌ی دیگری پدید می‌آید. چگونه ما از سوی اخلاق به انجام دادن کاری که قادر به انجام دادن آن نیستیم ملزم هستیم؟ بنابر دیدگاه کانت «باید مستلزم توانستن است».

۷- بحث‌های دیگری از این مورد را می‌توان مثلاً در:

James Sterba, "Justifying Morality : The Right and Wrong Ways", *Synthese*. 72 (1987) : 45-69James Rachels, "Egoism and Maral Skepticism" in *A New Introduction to Philosophy*, Steven M.Cahn (Ed) (New York : Harper & Row, ۱۹۷۱) یافت.

پیروی نکنند، ممکن است به ترس او از انتقام جویی متوسل شوید. اگر کسی امین و راستگو نباشد به او اعتماد نمی‌شود، اگر دزدی کند خود را در معرض و خطر مجازات قرار داده است. در جمهوری افلاطون یکی از شخصیتها به نام گلاوکون داستان چوپانی را نقل می‌کند گیگس نام. گیگس صاحب انگشتری می‌شود که می‌فهمد وقتی آن را می‌چرخاند [نگین آن را سمت کف دست قرار می‌داد] ناپدید می‌شد و او به خاصیت نامرئی بودن پی برد و هر چه می‌خواست با دیگران انجام می‌داد. گلاوکون سپس می‌پرسد آیا اگر هر یک از ما همچون گیگس می‌توانست از مجازات کارهایش در امان باشد همان کارها را انجام نمی‌داد. به نظر گلاوکون [در چنین شرایطی] ما هم همان‌گونه عمل می‌کردیم [این‌گونه نیست که اگر عادل‌ی آن انگشتر را به دست کند این‌گونه عمل نکنند]. اما آیا او درست می‌گفت؟ آیا تنها دلیل اینکه افراد، عادل هستند یا خطا نمی‌کنند، آن است که از مجازات شدن فرار کنند؟

ادله‌ی ایجابی‌تر اما در عین حال منفعت جویانه‌ی دیگری نیز وجود دارد که می‌توانید با آنها افراد را قانع کنید که اخلاقی باشند. می‌توانید همان‌طور که مثال تعلیم و تربیت اخلاقی فالک بیان می‌کرد، به او بگویید فضیلت‌مند بودن محاسنی برای او دارد. می‌توانید برخی نصایح را از کتاب بنیامین فرانکلین [با عنوان *Poor Richarδες Almana*] نقل کنید. [۱۱] «کار امروز را به فردا می‌فکن = علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد»؟؟؟

این‌ها اندرزهای منفعت طلبانه از طرف اخلاقی عملی‌اند. فیلسوفان معاصر همچون فیلیپا فووت هم عقیده دارند که غالب فضیلت‌های سنتی و مرسوم بهترین سود را برای ما دارد. [۱۲] ممکن است حتی فراتر روید و بیان کنید که اخلاقی بودن، شرافت پیدا کردن^{۲۸} است. اخلاقی بودن حتی آن‌گاه که مستلزم (متضمن) ایثار در راه آرمانی است، به فرد، شأن، شرافت و عزت نفس^{۲۹} می‌بخشد. می‌توان گفت تنها انسان‌ها قادرند اخلاقی باشند و آنها بدون اخلاقی بودن شکوفا نمی‌شوند (در اوج قرار نمی‌گیرند). با این وجود می‌توان به نمونه‌های بسیاری اشاره کرد که در آنها افراد علی‌الظاهر به خاطر در امان بودن از مجازات، قواعد اخلاقی را نقض می‌کنند و از کسانی که به آنها پایبندند وضع بهتری داشته و از مجازات بیشتر در امان باشند.

می‌توانیم اخلاقی بودن را امری بدانیم که به زندگی خوب کمک کند یا چیزی که برای حیات خوب ارزشی قایل نیست. این امر بدین بستگی دارد که زندگی خوب چگونه چیزی تصور شود. اگر اخلاقی بودن شاق و توان‌فرسا به نظر آید، در آن صورت اخلاق چیز بسیار بدی است. ما باید زندگی خوب داشته باشیم، حتی اگر مستلزم این باشد که بخشی از اخلاقیات را فدا کنیم. بنابر نگرش دیگر در صورتی که اخلاقی بودن مستلزم آن باشد که از زندگی ارضا کننده‌ی شخصی مایه، بگذاریم باید این کار را انجام دهیم. به هیچ وجه کسی نمی‌گوید اخلاقی بودن آسان خواهد بود. [۱۳]

- 5- normative
- 6- Ethical egoism
- ۷ - بخش متن کلاسیک در ترجمه لویاتان (حسین بشیریه) صص ۱۱۳-۱۰۴ می‌باشد.
- 8-contractarianism
- 9- Good Health-
- 10- self-respect
- 11- shortsighted
- 12- self-disciplined
- 13- overbearing
- 14- Weakness of Will
- 15- Abraham Lincoln-
- 16- self-oriented
- 17- Self - motivated-
- 18- inconsistent -
- 19- incoherent-
- 20- laissez-faire or government-hands-off capitalism
- 21- invisible hand
- 22- community responsibility
- 23- community – oriented theories
- 24- general well - being
- 25- self - esteem
- 26- impartial
- ۲۷ - در ترجمه آثار افلاطون در کتاب دوم جمهوری بخش ۶۰-۳۵۹ آمده است.(م)
- 28- ennobling
- 29- self-respect

۸- بنگرید به :

Adam Smith , The Wealth of Nations (New York : Edwin Cannan , 1904)

۹- دیدگاه‌های جامعه‌نگرانه را در این منابع ببینید:

Robert Bellah , Habits of the Heart (Berkely : University of California press , 1985)

Amitai Etzioni , The Spirite of Community : Rights , Responsibilites , and the Communitarian Agenda (New York : Crown , 1993).

10- W.D. Falk , "Morality , Self and Others , in" Morality and the Language of Conduct , Hector – Neri Castaned Gorge Nakhn Kim , 25-67 (Eds.) (Detroit : Wayne State University press , 1963)

11- Benjamin Franklin , "Poor Richard s Almanac " , in American Philosophy : A Historical Anthology , Barbar Mackinnon (ed) 46-47 (New York : State University of New York press , 1985)

۱۲- هر چند فوت با این که فضیلت عدالت را در این تعمیم جای دهیم، مشکل دارد. به علاوه مراد او بهترین منافع ما به معنای گستره (یعنی نوعی شکوفایی انسانی) است.

۱۳- بنگرید به بحث تامس نیگل درباره‌ی امکانات متفاوت ربط و نسبت میان زندگی خوب و زندگی اخلاقی در:
"Living Right and Living Well" in The View from Nowhere "
(۱۸۹-۲۰۷, New York : Oxford University Press) (۱۹۸۶)
همچنین بنگرید به:

Divid Gauthier , " Morality and Advantage " The Philosophical Review (۱۹۶۷) : ۴۶۰-۴۷۵.

پی‌نوشت‌ها:

* - مشخصات کتابشناختی:

“Egoism “ , in Ethics : Theory and Contemporary Issues , (six edition) (chapter 3) (20-26) , by Barbara MacKinnon , Wadsworth Publishing Company,2008.

- 1- selfish
- 2- self-centered
- 3- descriptive
- 4- Psychological egoism

